

آغاز

احمد شاملو

The Beginning

Ahmad Shamlou

بی‌گهان
به غربت
به زمانی که خود درنرسیده بود –

Out of nowhere
in an unknown land
as time was ripening —

چنین زاده شدم در بیشه‌ی جانوران و سنگ،
و قلب ام
در خلأ
تپیدن آغاز کرد.

this is how I was born
in a thicket of sticks and stones
and my heart
began to beat
in the void.

+

+

گهواره‌ی تکرار را ترک گفتم
در سرزمینی بی‌پرنده و بی‌بهار.

I left the cradle of repetitions
in a birdless land without spring.

نخستین سفرم بازآمدن بود
از چشم اندازهای امیدفرسای ماسه و خار،
بی‌آنکه با نخستین قدم‌های ناآزموده‌ی نوپایی خویش به راهی
دور رفته باشم.

My first journey was a return
from the dispiriting sights of sand and spikes,
not having traveled far with my first, untaught,
newborn steps.

نخستین سفرم
بازآمدن بود.

My first journey
was a return.

+

+

دوردست
امیدی نمی‌آموخت.
لرزان
بر پاهای نورا
رو در افق سوزان ایستادم.
دریافتم که بشارتی نیست
چرا که سرابی در میانه بود.

The far distance
offered no hope.
Faltering
on brand-new legs
I stood facing the dazzling horizon.
I discovered that there was no promise
for a mirage stood in the way.

+

+

دوردست امید نمی‌آموخت.
دانستم که بشارتی نیست:
این بی‌کرانه
زندانی چندان عظیم بود
که روح
از شرم ناتوانی
در اشک
پنهان می‌شد.

The far distance offered no hope.
I learned that there was no promise:
This endlessness
was a prison so colossal
that the spirit
hid
behind tears
ashamed of ineptitude.

از کتاب آیدا در آینه، شعر فروردین ۱۳۴۰
مترجم نیلوفر طالبی
از کتاب *Self-Portrait in Bloom*

from *Aida in the Mirror*, poem March 1961
Translated from the Persian by Niloufar Talebi
(c) 2022 Reprinted from *Self-Portrait in Bloom* (l' Aleph)